



زندگی پرشور و تکاپوی فرخی یزدی چنان با آرمانها و علایق میهنی در آمیخته است که هر نوع پژوهش و گفتگو درباره زندگی، شعر و اندیشه وی بدون بررسی نحوه تلقی شاعر از «میهن» و «ملت» و چند و چون رویکرد او به آرمانهای میهنی ناتمام خواهد بود. آرمانها و اندیشه‌های گونه‌گونی که در طول زندگی پرچوش و خروش فرخی، ذهن و ضمیر او را به خود مشغول داشته و در کلامش بازتاب یافته است، شبکه به هم پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهد که در هسته مرکزی آن، وطن و ملت قرار دارد، این دو عنصر محوری اجزای مختلف این شبکه معانی را به یکدیگر پیوند می‌دهد و عناصر متنوع این مجموعه، تنها در ربط و تعلق به آن دو عنصر محوری معنا می‌یابد.

برای دریافت دقیق‌تر تلقی فرخی از میهن و ملت ناگزیریم دو رویکرد متمایز میهنی را که در عصر شاعر رواج داشته به اجمال از نظر بگذرانیم و پس از آن خصایص نگرش ناسیونالیستی او را مورد بررسی قرار دهیم.

رویکردهای میهنی در روزگار فرخی:

تأمل در تاریخ اندیشه سیاسی در ایران نشان می‌دهد که پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان و استقرار نظام مشروطیت، دو گفتمان متفاوت میهنی در میان نیروهای فعال در عرصه سیاست و اندیشه رواج یافته است. این دو رویکرد که ریشه در تعالیم جنبش روشنفکری و تجدد خواهی اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم داشت، پس از تلاقی تفاهم‌آمیز در نهضت مشروطه خواهی، با استقرار مشروطیت دوم و آشکار شدن صف‌بندی‌های درون جنبش، از هم فاصله

گرفت و در فردای فرو نشستن شعله‌های جنگ جهانی اول با تمایزی بیش و کم آشکارتر تداوم یافت و صف‌آرایی‌های متعارضی را در پی آورد.

الف: ناسیونالیسم باستانگرا و نژادپرست

ایسن گفتمان ناسیونالیستی ریشه در آرای میرزا فتحعلی آخوندزاده، جلال‌الدین میرزای قاجار و میرزا آقاخان کرمانی - پیش از همراهی او با ملکم خان و سید جمال‌الدین اسدآبادی - داشت و از منظر نژادی به تاریخ، دین و آیین، حقوق انسانی گروهها و اقوام و طوایف می‌نگریست. تأثیر ناسیونالیسم افراطی غرب، و به طور خاص آلمان، بر این جریان ناسیونالیستی چشمگیرتر بود. پیروان آن با نگاهی رمانتیک به عصر باستان، خواهان بنای ایران مدرن بودند، شیفتگی مفرط به ایران باستان و اعتقاد به اصالت خون و نژاد، اساس نگرش تاریخی آنان را شکل می‌داد. این شیفتگی توهم‌آمیز و نژادگرایانه، تاریخ پیش از اسلام ایران را در تضاد با تاریخ ایران بعد از اسلام ارزیابی می‌کرد و دشمنی با قوم عرب و بی‌اعتنایی یا مخالفت با دین اسلام، برآیند چنین نگرش تاریخی بود. نظام سیاسی مطلوب این گفتمان ناسیونالیستی، حکومت مقتدر و متمرکز بود که پادشاهی قدرتمند و تجددخواه در رأس آن قرار گرفته باشد و به صورت مطلق‌العنان فرمان براند، آنان خواهان تجدید عظمت باستانی ایران، به هر قیمت ممکن، ولو پایمال شدن آزادی، قانون و حاکمیت مردم بودند، اصولاً در چهارچوب نظری آنان چنین ارزشهایی وزن و اعتباری نداشت، این گرایش پس از گذراندن فراز و فرودهایی سرانجام در دوره حکومت رضاشاه به ایدئولوژی رسمی حکومت بدل شد. و سرکوبگری، دامن زدن به تمایلات نژادی و تبعیض میان اقوام ایرانی، بی‌اعتنایی به اصول و آرمانهای آزادیخواهانه مشروطیت، ضدیت با اعتقادات و حقوق مردم، پیامدهای عملی حاکمیت این جریان ناسیونالیستی بود.

ب: ناسیونالیسم آزادیخواه

ریشه‌های نظری این رویکرد ناسیونالیستی را هم

می‌توان در عقاید پیشروان نهضت روشنفکری و آزادیخواهی جست، تأثیر اندیشه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی و میرزا عبدالرحیم طابوف در شکل‌گیری اولیه این گفتمان افزون‌تر بود، گرچه پاره‌ای از دیدگاه‌های آزادیخواهانه کسانی چون آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و حتی میرزاملکم خان هم در تکوین آن، نمی‌توانست بی‌تأثیر باشد.

در این گفتمان میهنی، نژادپرستی و اعتقاد به اصالت خون جایی نداشت، و برخورداری از تاریخ، فرهنگ، دین و سرنوشت مشترک هویت مردم ایران را رقم می‌زد، از همین رو پیروان این گفتمان به گذشته تاریخی و اساطیری ایران به دیده احترام می‌نگریستند، اما گرفتار باستانگرایی رمانتیک نبودند، در نظر آنان تاریخ ایران باستان و دوره اسلامی در امتداد هم و مکمل یکدیگرند و کلیت به هم پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهند، نه گسیخته و جدا و رویاروی هم. مشخصه اصلی این جریان در پایبندی به اصول و مبانی آزادیخواهانه مشروطیت نمود می‌یافت. این جریان معتقد به کثرت‌گرایی و تحزب، آزادیهای فردی و اجتماعی، حاکمیت قانون، توزیع قدرت سیاسی، و مخالف خودکامگی و استبداد بود. طبیفهای مختلف این جریان - حتی طبیفی که ماهیت و تمایلات مذهبی آشکاری نداشت - حریم دین را محترم می‌داشتند. ساختار سیاسی مطلوب آنها حکومت مقتدر، مبتنی بر رأی مردم و مشارکت افشار و احزاب گوناگون بود که در چهارچوب قانون اساسی و باوفاداری به استقلال و حاکمیت مردم از همه اقتدار قانونی خود بهره‌گیرد و در مقابل مردم و نمایندگان آنها پاسخگو باشد. در درون این گفتمان میهنی، طبیفهای مختلفی با گرایشهای متنوع حضور داشتند، چنان که می‌توان سه گرایش لیبرال، مذهبی و سوسیالیست را در درون آن از هم تفکیک کرد.

خطوط اصلی رویکرد میهنی فرخی یزدی را می‌توان با این جریان فکری، سیاسی قابل انطباق دانست، او در شمار کسانی بود که ضمن اعتقاد به برابری

باقرصدری‌نیا

مبانی نظری و ویژگیهای تلقی میهنی فرخی یزدی

انسانها و نفی هر نوع گرایش نژادی، دلبستگی عمیقی به میهن و ملت خود داشت، وی با پایبندی به سنتهای دمکراتیک جنبش مشروطیت، در جهت تحکیم و تعمیق مبانی ارزشهای منبعث از این نهضت مردمی می‌کوشید. شعر او واپسین فروغیایی را بازتاب می‌دهد که با خیزش مشروطه‌خواهی فرزندان شد و پس از دوده به خاموشی گرایید.

در اینجا برای تبیین دقیقتر دیدگاه فرخی، برخی از ویژگی‌های تلقی میهنی او را از نظر می‌گذرانیم.

۱- دلبستگی به عهد اساطیر و تاریخ باستان
فرخی همانند دیگر شاعران روزگار خویش دلبسته دوران اساطیر و تاریخ دوره باستان است، اما نگاه او به گذشته با برخی دیگر از سرایندهگان این روزگار متفاوت است او چون دیگران به سوگواری عظمت‌های واقعی یا موهوم گذشته نمی‌نشیند بلکه می‌کوشد گذشته را به حال و آینده پیوند دهد، رویکرد او به اسطوره و تاریخ برای فراهم آوردن دستمایه‌ای جهت برانگیختن غرور ملی و ایجاد حس اعتماد در مردم است تا با اتکا به پیشینه درخشان خود در رویارویی با مخاطراتی که کیان میهن و ملت را تهدید می‌کند و یا از بسط مناسبات عادلانه و انسانی مانع می‌آید دلیرانه ایستادگی کند. او در سروده خود به کرات از تمسک به گذشته چنین مفاسدی را تعقیب می‌کند، از جمله:

همتی ای ملت سالله قارن

غیر تی ای مردم نبیره کشواد

تا نشود مرز داریوش چو بصره

تا نشود کاخ اردشیر چو بغداد(۱)

یکی از عمده‌ترین جلوه‌های دلبستگی او به گذشته ایران در بهره‌گیری وسیع از عناصر اسطوره‌ای و تاریخی نمود می‌یابد، وی مکرر در شعر خویش از ایران به عنوان کشور هوشنگ، سیروس، مرزداربوش، کشور کسری نام می‌برد، و ایرانیان را از سالله قارن، سیروس و نبیره کشواد... می‌خواند. دلبستگی او به قهرمانان عهد اساطیر چشمگیرتر از شخصیت‌های دوره تاریخی است، بارها در سروده‌های خود از پیکار کاوه با ضحاک یاد

می‌کند و مردم عصر خود را به پیروی از شیوه او فرامی‌خواند:

ضحاک عدو را به چکش مغز توان کوفت

سرمشق گر از کاوه حداد بگیرد(۲)

یا:

خونریزی ضحاک در این ملک فزون گشت

کو کاوه که چرمی به سر چوب نماید(۳)

استفاده او از عناصر تاریخی و اسطوره‌ای به صورت انتزاعی و مجرد از واقعیت‌های سیاسی روزگار خود نیست. وی این عناصر را برای عینی‌تر نشان دادن وقایع و صف‌بندیها و تضادهای درونی و بیرونی به کار می‌برد. آنگاه که فرخی به تضاد منافع ملت و فرمانروایان قوم اشاره دارد از اسطوره کاوه و ضحاک بهره می‌جوید، و هنگامی که پای تهاجم و مداخلات بیگانه در میان باشد، به اسطوره سلم و تور اشاره می‌کند، و انگلیس و روس را به عنوان سلم و تور عصر خویش که درصدد نابودی «ایرج ایران» هستند تصویر می‌کند، و بدین ترتیب با استمداد از عناصر اساطیری تضاد آشتی‌ناپذیر استعمارگران را با ایران در یک چشم‌انداز دلپذیر به نمایش می‌گذارد:

عید جم شد ای فریدون خوبت ایران پرست

مستبیدی خوی ضحاک است این خونه زدست

جالیا کز سلم و تور انگلیس و روس هست

ایرج ایران سرپا دستگیر و پای بست

به که از راه تمدن ترک بی‌مهری کنی

در ره مشروطه اقدام منوچهری کنی(۴)

این تنها به هنگام سخن گفتن از استبداد داخلی و استعمار خارجی نیست او از عناصر اسطوره‌ای مدد می‌جوید، بلکه حتی در عرصه تغزل و توصیف طبیعت نیز از آنها بهره می‌گیرد؛ هر چند در چنین مواقعی نوعی تفنن و تصنع از کلام او استشمام می‌شود. نمونه زیر برگرفته از مسمطی است که در توصیف بهار سروده شده و شاعر در همه بندها و مصرع‌های آن از این عناصر سود جسته است:

تا کیومرث بهار آمد و بنشست به تخت

سر زد اشکوفه سیامک‌سان از شاخ درخت

غنچه پوشیده چو هوشنگ زمرگون رخت

بست طهمورث بر دیو محن سلسله سخت

جام جمشید پر از باده کن اکتون که زیخت

کرده‌ان دولت ضحاک خزان رو به زوال(۵)

نکته قابل ملاحظه دیگری که در مورد توجه او به

عهد باستان شایسته اشاره می‌نماید، آن است که فرخی در هیچ یک از سروده‌های خود ایران پیش از اسلام را در تضاد با ایران دوره اسلامی قرار نمی‌دهد، و از یاد کرد شکوه ایران عهد اساطیر و باستان، دشمنی با قوم عرب را نتیجه نمی‌گیرد، اصولاً در نگاه میهنی فرخی دشمنی با عرب جایی ندارد، از همین روست که وقتی او از یورش اقوام بیگانه به ایران سخن می‌گوید، از همه هجوم‌های عمده نام می‌برد و تنها درباره حمله اعراب سکوت می‌کند. نمونه زیر مؤید چنین استنباطی است:

این وطن فتنه ضحاک ستمگر دیده

آفت پورپشن رنج سکندر دیده

چور چنگیزی و افغان ستمگر دیده

گرچه از دشمن دون ظلم مکرر دیده

باز بر جای فتاده است به سنگینی کوه

گویا نامده از حمله اعدا به ستوه(۶)

۲- همسازی اسلام و ملیت

ناسیونالیسم فرخی تصویری سازگار از اسلام و ملیت عرضه می‌دارد. او همان گونه که از عناصر قومی بهره می‌جوید و آن را در جهت برانگیختن حس میهنی به کار می‌برد، از عناصر دینی نیز به همان ترتیب به قصد تحریک حمیت دینی و میهنی استفاده می‌کند. از نظر او این هر دو، کارکرد واحدی دارند و از یکدیگر قابل تفکیک نیستند و چنان با یکدیگر در آمیخته‌اند که نه آیین مسلمانی را می‌توان از ایرانی بودن جدا کرد و نه تاریخ دوره اسلامی را از عهد باستان.

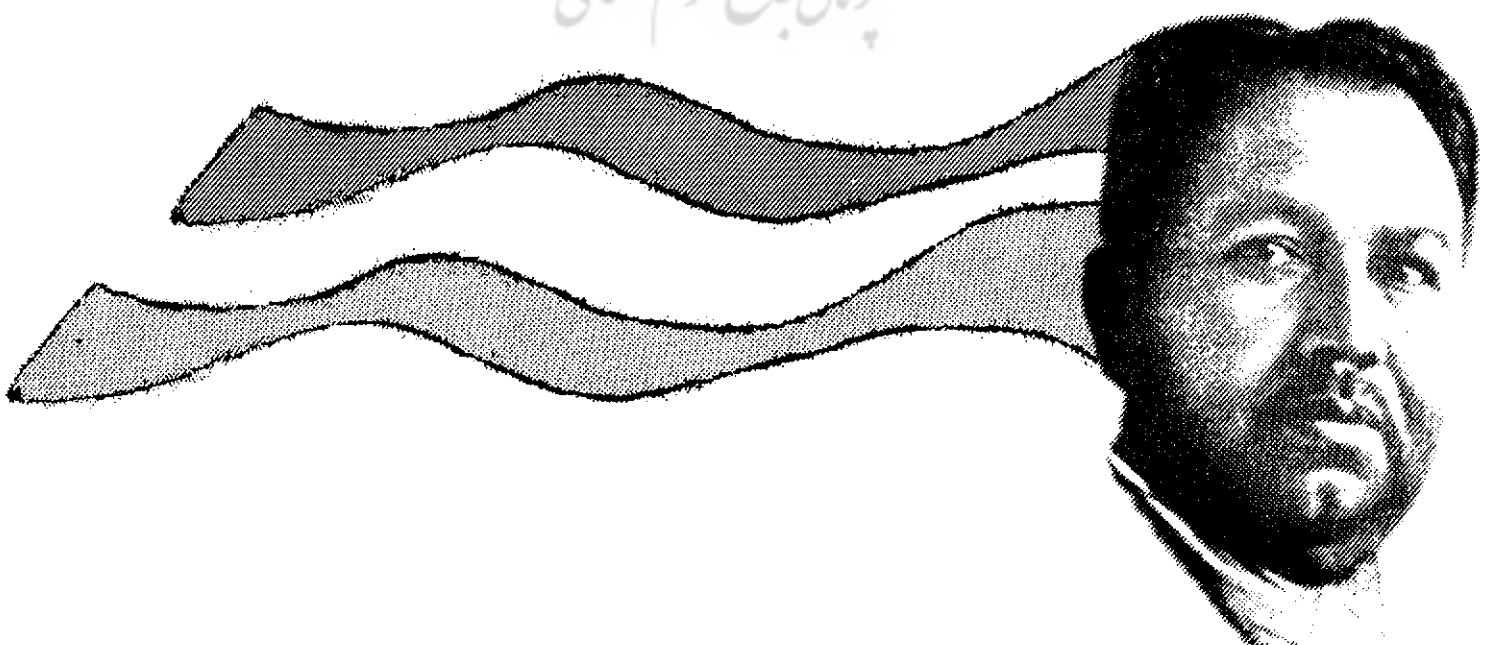
بند زیر که از مسمط وطنی او برگزیده شده است از

این حیث در خور تأمل است.

آخر ای بی‌شور ملت عرق ایرانی کجاست

شد وطن از دست آیین مسلمانی کجاست

پرتال جامع علوم انسانی



حشمت هرمز چه شد، شاپور ساسانی کجاست
سنجر سلجوق کو، منصور سامانی کجاست
گنج باد آور کجا شد زر دست افشارکو

صولت خصم افکن نادر شه افشارکو(۷)
در شعر دیگری که با نام «ایران - اسلام» در دیوان او به چاپ رسیده است، تلفیق میان دیانت و ملیت در عنوان و متن آن با صراحت افزونتری نمود می‌یابد. متأسفانه دیوان فرخی نیز مانند اغلب دیوانهای شعر براساس نظم تاریخی سرایش اشعار تدوین نشده است تا بتوان سیر تحول اندیشه او را در باب سازگاری ملیت و دیانت پی جویی کرد، با این حال به نظر می‌رسد که دیدگاه او در این مورد تغییر قابل ملاحظه‌ای نداشته است، در ادوار مختلف فعالیت‌های ادبی او می‌توان نمونه‌هایی را که به نوعی مؤید این دعوی است نشان داد.

۳- دفاع از استقلال کشور و مبارزه با استیلا خارجی
فرخی چون همگنان خویش از سخت کوش‌ترین مدافعان استقلال و تمامیت ارضی ایران است و با هرگونه سلطه خارجی سرپیکار دارد. در سالهای آغازین مشروطیت که ایران در حوزه رقابتهای سیطره‌جویانه روس و انگلیس قرار داشت، او در سروده‌های خود این دو همسایه بدکنش را که هر یک با ترفندی در جهت بلعیدن ایران و یا تقسیم عادلانه آن میان خویش می‌کوشیدند، اماج حملات خود قرار می‌داد. پس از انقلاب روسیه و دگرگونی سیاست خارجی آن کشور در سالهای نخست انقلاب، او نیز مانند بسیاری دیگر از انقلابیون عصر با گونه‌ای خوشبینی به روسیه می‌نگریست و همه یورشهای خود را متوجه انگلیس می‌کرد. یکی از حوادثی که تمایلات ضد استعماری او را عمق و دامنه افزونتری بخشید، معاهده معروف ۱۹۱۹ بود، بسیاری از آزادیخواهان بر این اعتقاد بودند که در صورت اجرای مفاد این قرارداد ایران استقلال خود را از دست خواهد داد و تحت‌الحمایه انگلیس خواهد بود، فرخی نیز بر اساس چنین استنباطی در اشعار خود به این قرار داد و عاقد آن - وثوق الدوله - تاخته است، در

یکی از آنها دل‌بستگی به وطن و دفاع از آن را جزء سرشت همه افراد بشر و حتی حیوانات دانسته و گفته است:

مرغ هم با آشیان خویش دارد الفتی
این صفت خاص بشر از ترک و از تازیک نیست
آنگاه هدف انگلیس را از تحمیل این قرارداد تحت تملک در آوردن ایران اعلام کرده، مرگ را بهتر از پذیرش آن خوانده است.(۸)

نکته قابل توجه درباره فرخی آن است که نگاه او بیشتر معطوف به ضعفها، ناپهنجاریها و خیانت‌های داخلی است تا توطئه‌ها و سلطه‌جویی‌های خارجی، در واقع او عوامل درونی را علت اصلی ویرانی کشور و زمینه‌ساز نفوذ بیگانه می‌داند، از این رو به هنگام مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ بیش از آنکه خطاب و عتاب او متوجه انگلیس باشد، معطوف به عاقد قرارداد - وثوق الدوله، نخست وزیر وقت - است. با این حال توجه او به عوامل داخلی هرگز مانع از پرداختن به دشمنان خارجی نیست. او هر گونه انکار و اعتماد به نیروهای خارجی را مغایر با استقلال می‌داند و نسبت به عواقب چنین اعتمادی هشدار می‌دهد، چنان که در جریان جنگ جهانی اول هنگامی که بسیاری از آزادیخواهان ایرانی دل به حکومت آلمان و عثمانی بسته بودند، فرخی با درایت تأکید می‌کرد: اجنبی اجنبی است، اجنبی گر به مثل می‌دهدت ساغر نوش

نوش نیش است منوش
که عدو دوست نگردهد به خدا گر نبی است
اجنبی، اجنبی، اجنبی است(۹)

۴- دفاع از آزادی و ستیز با استبداد
یکی از وجوه اصلی نگرش میهنی فرخی در کوششهای او برای دفاع از حریم آزادی و نفی استبداد نمودار می‌شود، او ستایشگر بزرگ آزادی در سالهای نخست قرن شمس حاضر است. گرچه به نظر می‌رسد او برای تحقق آزادی و به تعبیر رایج در ادبیات سیاسی روزگار ما «نهادینه کردن» آزادی چندان به روشهای دمکراتیک متعارف اعتنایی ندارد و توسل به شیوه‌های

قهرآمیز را خوشتر می‌دارد، شیوه‌هایی که اگر در هر مورد دیگر نیز کارساز باشد، در گسترش آزادی و نهادینه شدن آن نمی‌تواند ره به جایی ببرد، با این همه او فهم عمیقی از مقوله آزادی و کارکرد آن دارد. فرخی پیشرفت و ترقی هر کشور و ملتی را در گرو برخورداری از آزادی می‌داند و فقدان آزادی و حاکمیت استبداد را مایه تباهی و ویرانی می‌شمارد. اگر بتوان با استفاده از تعبیری که در نوران ما رواج یافته است به تبیین دیدگاه فرخی پرداخت، باید اذعان کرد که او لازمه توسعه اقتصادی را توسعه سیاسی و بسط و گسترش آزادی‌ها می‌داند. در دیوان او مکرر به ایباتی برمی‌خوریم که گواه چنین استنباطی از نقش و کارکرد آزادی است. به عنوان نمونه به ابیات زیر توجه کنید:

جز به آزادی ملت نبود آبادی
آه اگر مملکتی ملت آزاد نداشت(۱۰)

یا:
گر ز آزادی بود آبادی روی زمین
پس چرا بی بهره از آن کشور هوشنگ بود(۱۱)

یا:
هر مملکتی در این جهان آباد است
آبادیش از پر تو عدل و داد است
کمتر شود از حادثه ویران و خراب

هر مملکتی که بیشتر آزاد است(۱۲)
با چنین فهمی از آزادی و کارکرد آن بود که او پرشورترین غزلها را در ستایش آزادی می‌سرود و چنان که خود می‌گوید، با پای سر در قفای آزادی می‌دوید و جان و دل نثار آن می‌کرد.

آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی
دست خود زجان شستم از برای آزادی
تا مگر به دست آرم دامن وصالش را
می‌دوم به پای سر در قفای آزادی
با عوامل تکفیر صنف ارتجاعی باز
حمله می‌کند دائم بر بنای آزادی
فرخی زجان و دل می‌کند در این محفل
دل نثار استقلال جان فدای آزادی(۱۳)



گرچه فرخی در محدوده قوانین و مناسبات موجود زمان خویش با استبداد و واپسگرایی مبارزه می‌کرد، اما وجهه نظر حقیقی وی چیزی فراتر از ظرفیت جامعه و قوانین روزگار خود بود.

او نیز مانند بسیاری از جوانان آزادیخواه عصر خویش، هواخواه روشهای خونین و قهرآمیز بود، و حل تضادهای درون جامعه را از طریق انقلابی خونین و منهدم‌کننده اساس استبداد امکان‌پذیر می‌دانست. این شیوه که با پیروزی انقلاب روسیه روز بازار تازه‌ای یافته بود از سوی عناصر رادیکال فعال در عرصه سیاست ایران، به مثابه کار آمدترین شیوه حل تضادها و برافکندن پایه‌های استبداد مورد استقبال قرار می‌گرفت، از این روست که فرخی معتقد بود:

تا که استبداد سر در پای آزادی نهد دست خود بر قبضه شمشیر می‌باید گرفت (۱۴) و یا:

در کهن ایران ویران انقلاب تازه باید سخت از این سست مردم قتل بی‌اندازه باید می‌کند تهدید ما را این بنای ارتجاعی منهدم این کاخ را از صدر تا دروازه باید (۱۵)

۵- تأکید بر عدالت اجتماعی و مبارزه با استعمار ستیز فرخی با استعمار و بهره‌کشی نیز مانند مبارزه‌اش با استبداد، بی‌امان و خشم‌آگین بود. توجه وی به مسئله عدالت اجتماعی و نفی فاصله‌های طبقاتی در پیوند استوار با دیدگاه ناسیونالیستی او قرار داشت. فرخی وجود شکاف اقتصادی را در میان مردم، عامل بروز تشتت‌های اجتماعی و تزلزل پایه‌های همبستگی ملی می‌دانست و بر این عقیده بود که تا تضادهای طبقاتی و جنگ و کشمکش میان فقر و غنا وجود دارد، بشریت روی آسایش را نخواهد دید:

تا فقر و غنا با هم در کشمکش و جنگند اولاد بنی آدم آسوده نخواهد شد (۱۶)

به اعتقاد او ثروتهای روی زمین برای آسایش مردم بسنده است، اما آزمندی استثمارگران سبب می‌شود تا آنان با تصاحب و انباشت این ثروتها دیگران را به فقر

بکشانند و بذر عصیان و ناامنی را در جامعه بیفشانند: بگذرند از کبریایی گردخاوندان آز

ثروت دنیا خلایق را کفایت می‌کند (۱۷) با چنین تلقی بود که وی به تعبیر خود بیرق مساوات برمی‌افراشت و در جهت گسترش اندیشه‌های عدالتجویانه می‌کوشید، گرچه او هم در اندیشه و هم در شیوه حل تضادهای طبقاتی گوشه چشمی به تحولات جهانی بویژه به رخدادهای همسایه شمالی داشت، با این همه او تنها یک آزادیخواه عدالت طلب و سوسیالیستی آرمانگرا بود و هرگز به مبانی فلسفی سوسیالیسم رایج آن روزگار اعتقادی نداشت. او آزادی و عدالت اجتماعی را همراه هم می‌خواست و هرگز حاضر نبود آزادی را فدای عدالت اجتماعی کند. گرچه به نظر می‌رسد ظرفیت شرایطی که فرخی در آن به سر می‌برد امکان کسب معلومات نظری و آگاهی‌های تئوریک عمیق و گسترده را از کسانی چون او دریغ می‌داشت. با این حال او به سائقه صداقت و هوشمندی به درستی دریافته بود که در فقدان فروغ آزادی، عدالت نیز رنگ می‌بازد و ردای بیداد بر تن می‌کند. به گمان من آنچه مانع از اقامت او در کشور شوروی پس از ترک ایران شد، در همین استنباط هوشمندانه او از قربانی شدن آزادی در پای عدالتی آمیخته با توهم در آن سرزمین نهفته است. بحث درباره اندیشه‌های عدالتخواهانه فرخی تفصیل بیشتری را می‌طلبد، اما چون پیش از این در جای دیگر در این زمینه سخن گفته‌ایم تکرار آن مباحث را لازم نمی‌دانیم. (۱۸)

نکته دیگری که در پایان مقال باید به آن اشاره کرد، این است که فرخی نسبت به فرجام کوششهای آزادیخواهانه و عدالتجویانه خود با نگاه خوش بینانه می‌نگریست، هر چند او از حیث مواضع فکری و سیاسی، بیش و کم، هم سنخ کسانی چون عارف و عشقی می‌نمود؛ اما علاوه بر اینکه دیدگاه ناسیونالیستی وی با آنان تفاوت اساسی داشت، زاویه نگاه او به مسائل نیز که از مبانی فلسفی متفاوتی نشأت

می‌گرفت. دارای تمایز آشکاری بود این نگاه متمایز به شعر او رنگ امید می‌بخشید، و در آن سوی روزهای پرکشمکش عصر خود افق روزگاران خوشی را برای بشریت نوید می‌داد.

از رنگ افق من آتشی می‌بینم
در خلق جهان کشمکشی می‌بینم
اما پس از این کشمکش امروزی
از بهر بشر روز خوشی می‌بینم

او تا آخرین لحظه حیات خویش با چنین ایمان و امیدوی زیست و هرگز حتی در زندان دژخیمان نیز تسلیم استبداد نشد، و سرانجام با مرگ خود در زندان به ددمنشی، اختناق و استبداد زمان خویش شهادت داد، و استوار و سرفراز تا ابد در برابر تاریخ ایستاد.

منابع و پی‌نوشتها

- ۱- دیوان فرخی یزدی، به اهتمام حسین مکی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹ چاپ نهم، ص ۲۰۳
- ۲- همان، ص ۱۳۲
- ۳- همان، ص ۱۸۳
- ۴- همان، ص ۱۹۳
- ۵- همان، ص ۲۰۵
- ۶- همان، ص ۱۸۷
- ۷- همان، ص ۱۹۸
- ۸- همان، ص ۱۹۵
- ۹- همان، ص ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳، ص ۱۰۰، ۱۴۷، ۲۱۳
- ۱۰- همان، ص ۱۷۷
- ۱۱- همان، ص ۹۳، ۱۲۴
- ۱۲- همان، ص ۱۲۵
- ۱۳- اندیشه عدالت اجتماعی در شعر عصر مشروطیت، ایران فردا، سال اول، شماره ۶ فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲

